

ارسال: ۱۴۰۱/۱۲/۸

پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۱

doi:10.22034/nf.2024.387622.1243

خاک افشانی بر نامه

ایمان منسوب بصیری* (دانشیار زبان و ادبیات رمانس، دانشگاه تهران، تهران، ایران)
حسن زیاری (معلم زبان و ادبیات فارسی، مدرسه راهنمایی شهید کبیری گلدهشت، اصفهان، ایران)

چکیده: نامه نگاری، در روزگار کهن، آیین‌هایی ویژه داشته که امروزه به فراموشی سپرده شده است. برخی از آیین‌ها میان فرهنگ‌های گوناگون مشترک است و برخی دیگر تنها در یک زمینه فرهنگی به چشم می‌آید. نویسندگان، در پژوهش پیش روی، به گونه ویژه، به آیین «خاک افشانی بر نامه» پرداخته‌اند. از ویژگی‌های این آیین آن است که در عرصه شاهد‌های ادبی در پهنه رواج فرهنگ ایران بی‌همتاست اما در دیگر فرهنگ‌ها، که سنت نامه نگاری بسیار درازدانی هم دارند، هیچ شاهدهی از آن نه تنها در عرصه ادبیات بلکه در کاوش‌ها و پژوهش‌های فرهنگی نیز به دست نمی‌آید. رسم خاک افشانی بر نامه، آن چنان که در این مقاله نشان داده می‌شود، در میان اقوام سامی و ایرانی رواج داشته و نه تنها در باب نامه‌ها به معنای ویژه و آژه که گاه حتی در نگارش «عریضه» نیز رعایت شده و به کار می‌رفته است. نویسندگان این پژوهش کوشیده‌اند، به شیوه‌ای فشرده و بر بنیان شاهد‌های گوناگون، رسم خاک افشاندن بر نامه را در زبان و ادب فارسی بررسی کنند. تلاش این جستار بر آن است که بر بنیان شاهد‌های پرشمار، که از خوانش‌های هدفمند و همچنین یادداشت‌ها و پژوهش‌های تصادفی برآمده، رسم خاک افشانی و بر خاک انداختن نامه را در آثار ادبی و در روزگاران گوناگون بنمایاند.

کلیدواژه‌ها: نامه، خاک افشانی، بر خاک افکندن، ادبیات فارسی، آیین‌های نامه نگاری.

مقدمه

ویرایشی دیگر از مقاله حاضر، حدود هفت سال پیش، از همین مجله (نامه فرهنگستان) پذیرش گرفت اما انتشار آن به دلایلی به تعویق افتاد. در این فاصله، پژوهش‌های دیگری منتشر شد که

از بارزترین آن‌ها تحوّل در آداب کتابت و ترمّیل (عمادالدین شیخ‌الحکامی و محیا شعبی عمرانی، ۱۳۹۹) است که، در بخشی از آن، از رسم خاک افشانی بر نامه نیز یاد رفته. همچنین، پیش از آن، در تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی (نجیب مایل هروی، ۱۳۸۰) بدین رسم اشارت رفته است. اخیراً نیز پژوهشی، با رویکردی دیگرگون، در پیرامون موضوع مزبور با عنوان «خاک‌مالی کردن نامه (تطوّر ایدئولوژیک یک مفهوم کتابتی)» (مجتبی مجرّد، زمستان ۱۴۰۱) به چاپ رسیده است.

آیین نامه‌نگاری، مانند دیگر آداب و رسوم اجتماعی، از باورها و اعتقادات مردمی تأثیر پذیر بوده است. پیشینیان ما در ایران، به اشکال گوناگون، در نامه‌نگاری تفأل می‌زدند. تربیع نامه و گره‌دار بودن قلم و ... را ناخجسته می‌انگاشتند و، در برابر، به گوش گذاشتن و به اندازه بودن قلم و خوشبو بودن مرکب و ذکر عبارات و کلمات خجسته و ... را فرخنده می‌پنداشتند (رک. شیخ‌الحکامی ۱۳۸۷، ص ۸۵-۹۴؛ رجب‌زاده ۱۳۷۵، ص ۷۲-۸۱؛ نوشاهی ۱۳۹۰، ص ۲۵۷-۲۵۸). افشاندن خاک بر نامه از آدابی بوده است که به قصد شگون‌بخشی و تبرک انجام می‌گرفته. پیشینه این رسم را به روزگار پیامبر ص می‌رسانند:

پیغامبر علیه‌السلام - نامه نیش به سوی نجاشی، بر خاک افکند، و آنگاه بفرستاد؛ نجاشی مسلمان شد و، چون سوی کسری نیش، بر خاک نیفکند؛ لاجرم مسلمان نشد. پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - گفت: «تَرَبُّوا كُتُبَكُمْ فَإِنَّهُ أَنْجَحُ لِحَوَائِجِكُمْ»؛ یعنی، چون نویسید، بر خاک افکنید که رواکننده‌تر بود حاجت شما را. و نیز گفتند: «تَرَبُّوا الْكُتُبَ فَإِنَّ التُّرَابَ مُبَارَكٌ»؛ چون نامه نبشته شد، بر خاک افکنید که خاک مبارک است. (غزالی ۱۳۵۱، ص ۱۹۴-۱۹۵)

مقدار خاکی که بر نامه افشانده می‌شد بسیار اندک بود و غبار آلودگی زیاد نامه را ناخوش می‌داشتند؛ این مسئله گاه اسباب خنده هم می‌شد. در این باره لطیفه‌ای در دست داریم: جلال‌الدین همایی، مصحح نصیحة الملوك غزالی، در پانویشت تفصیلی خود بر حکایت قبل، به نقل از محاضرات الأدباء راغب اصفهانی، چنین آورده:

رَفَعَ رَجُلٌ قِصَّةً إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ وَ قَدْ أَكْثَرَ عَلَيْهَا مِنَ التُّرَابِ، فَوَقَّعَ فِيهَا: «إِنَّ صَمْنَ لَنَا مِنَ الصَّابُونِ مَا يُنْقَى ثِيَابَنَا مِنْ تُرَابِ كِتَابِهِ صَمِنًا لَهُ قِضَاءٌ حَاجَتِهِ» (مردی به عبدالله بن طاهر قصه‌ای برداشت و در آن بیش از اندازه از خاک استفاده کرد. پس، بر آن توقیع کرد که «اگر پائندان صابون می‌شد تا بدان لباس‌هایمان را از خاکِ نامه پاک کنیم، بر آوردن حاجتش را ضمانت می‌کردیم»). (همان جا)

در حکایتی دیگر، از منظری دیگر، به اندازه‌اندک خاک افشان بر نامه پی می‌بریم:

غزالی در منهاج‌العابدین آورده است که مردی نامه‌ای نوشت و خواست بر آن خاک بپاشد؛ آنگاه به نظرش آمد که خانه کرایه‌ای است؛ سپس با خود اندیشید آن اندازه خاک اهمیتی ندارد (که صاحبش راضی نباشد). ناگاه صدای هاتفی را شنید که «هرکس تصرف در اندکی خاک را خوار بشمارد، به‌زودی

خواهد فهمید که از طول حساب چه خواهد کشید». (۱) (کتانی ۱۳۸۴، ص ۷۵)

در باب اینکه از کدام قسمت نامه شروع به خاک‌افشانی کنند اختلاف نظر بوده است. مؤلف صبح‌الاعشی این چندگانگی‌ها را این چنین شرح می‌دهد:

محمد بن عمر المدائنی در کتاب القلم و الدّواة [ضمن برشمردن سلسله اسناد] از پیامبر ص نقل می‌کند: «نامه و مانند آن را از قسمت پایین آن خاک‌افشان کنید که برکت آن بیشتر و حاجت‌رواکننده‌تر است». (قلقشندی بی تا، ج ۶، ص ۲۶۰)

قلقشندی، همچنین، می‌افزاید:

صاحب موادّ البیان و دیگر کاتبان قدیم تصریح کرده‌اند که «خاک را، اول، از بسم‌الله پاشیدن مستحب است؛ سپس از آنجا بر باقی نامه پاشند تا تمام آن برکت یابد». و دیگری گوید: «خاک‌افشانی از آخر نامه به اول نیز خالی از برکت نیست [...] و چه‌بسا خاک را از آخر نامه به اول و سپس از اول به آخر بیفشاند که، در آن، دو برکت جمع می‌شود». (همان، ص ۲۶۱)

اما نکته محّل تأمل ما در این جستار آن است که عده‌ای از محققان معتقدند خاک‌افشانی به قصد خشک‌کردن «خطّ نونویس کتاب» (و نه نامه) بوده است (رک. علی ۱۴۱۳/ق ۱۹۹۳ م، ج ۸، ص ۲۹۰). نجیب مایل‌هروی هم، در تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطّی، با ذکر شاهد ذیل اذعان می‌دارد که، در قدیم، یکی از آداب نسخه‌نویسی خشک‌کردن زائده‌های مرکب نسخه خطّی با خاک بوده است (مایل‌هروی ۱۳۸۰، ص ۲۱۰). او رواج این ادب را، در حوزه نسخه‌نویسی و کتابت، به حدیث معروف نبوی مستند می‌کند:

دأب دانشمندان فاضل و کاتبان کامل است که بر خطوط مکتوب و کُتُب خاک پاشند. و این از آن است که جابر بن عبدالله انصاری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که «إِذَا كَتَبَ أَحَدُكُمْ، فَلْيُتْرِبْهُ؛ فَإِنَّ التُّرَابَ مُبَارِكٌ». (همان، ص ۲۱۱)

باید گفت که، در شاهد مزبور، مقصود از «مکتوب» و «کتب» صرفاً نامه است نه کتاب و نسخه خطّی؛ به خصوص که باید توجه داشت منبعی که این شاهد از آن نقل شده است در باب «آیین دبیری» نگارش یافته. از فحوای متون معلوم می‌شود که گاه «کتابت» صرفاً بر نامه‌نگاری اطلاق می‌شده؛ چنان‌که، به نقل از مفتاح‌المطالب (نسخه خطّی متعلق به اوایل قرن دوازدهم هجری؛ در آداب نامه‌نگاری و ترسل؛ تألیف احمد بن عبدالله الجمال)، «کاتب کسی را گویند که کتابت نویسد و مکتوب‌الیه کسی است که کتابت بدو نوشته می‌شود و کتابت و مکتوب و صحیفه، از روی لغت، نامه را گویند» (نوشاهی ۱۳۹۰، ص ۲۵۶). ظاهراً این اشتباه بدین سبب رخ داده که از واژه کتاب هردو معنای «نامه» و «کتاب» و از تعابیر خطّ و دبیر

معنای «کتاب» و «نویسنده» برداشت شده است؛ درحالی‌که در این موارد نیز خط به معنای «نامه» و دبیر «منشی دیوانی» است. این مطلب به خوبی از شواهد ذیل فهمیده می‌شود:

عدوت هست سیه‌روی و خاکسار چنان که خاک پاشد به‌روی سطره‌اش دبیر
(جمال‌الدین اصفهانی ۱۳۷۹، ص ۱۹۲)

خطی که تر بود آن را نه خاک برپاشند؟ تر است شعرم؛ از آن خاکسار می‌آید
(کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی ۱۳۴۸، ص ۲۲۳)

حجتی دارم و شش دست‌ها گز پی حفظش خونین جگرم
گاه حرزی کنمش بر بازو گاه تعویذ بود بر کمرم ...
بس که در سر زتمش، پنداری که من آن هدهدک نامه‌برم ...
دوش می‌گفت زبانی حالش حسب‌حالی خوش شیرین ترم ...
«مار خفته‌ست مرا نام از آنک زر نگه دارم و خود خاک خورم».
(همان، ص ۲۵۰-۲۵۱)

خطِ دبیر تر بود، خاک کنند بر سرش خصم تو شد، چو آبِ تر، خاک به سر ز ابتری
(خاقانی شروانی، ص ۴۲۴)

در فراقت می‌نویسم نامه‌ای وز دست من خامه خون می‌گیرد و خط خاک بر سر می‌کند
(تاج‌الدین احمد وزیر ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۹۱)

چو من تو نیز، از شوق یار، ای نامه بر سر خاک بریج و چون آنجاری از غم گریبان چاک کن
آور صباگرد رخ اوراق جانان بر ورق کحل‌الجواهر عقل را در دیده ادراک کن
(فتاحی نیشابوری ۱۳۸۵، ص ۱۰۴)^(۲)

در اشعار سبک‌هندی هم، که به این سنت اشاره شده، ظاهراً همین مطلب مراد بوده است. در ادامه خواهیم دید که آیین بر خاک افکندن نامه، که در ارتباط تنگاتنگی با سنت خاک‌افشانی است، تا روزگار صفویان نیز رعایت می‌شده و حتی شاهی در دست داریم که نشان می‌دهد این آیین تا قرن سیزدهم هم برقرار بوده است. در تعبیرنامه، مکتوب به سال ۱۲۳۵، آمده که «اگر نامه در خاک افکنده یابد، حاجتش روا شود» (نوشاهی ۱۳۹۰، ص ۳۰۷)؛ بنابراین، در شواهد ذیل نیز سخن از خاک‌افشانی نامه است و نه کتاب:

خاکی ست که بر سر سخن کرده فلک این‌گرد که از کتاب می‌افشانند
(خیام نیشابوری؛ میرافضلی ۱۳۹۴، ص ۷۴۲)

مکن ای تازه‌خط بر خاکساران سرکشی چندین
که بر خط‌های تر رسم است خاک خشک افشانند
(صائب تبریزی ۱۳۷۰، ج ۶، ص ۳۰۱۶)

زمین عدم شود ار در کتابت فضلش
به خشک‌ساختن صفحه خاک بردارند^(۳)
(واله داغستانی ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۴۸۲)^(۴)

غرابت این سنت باعث شده برای حل مسئله به توجیحات مختلفی دست بزنند؛ بدین صورت که خاک‌افشانی را برای مقاصدی چون خشک‌کردن مرکب، اظهار تواضع و فروتنی و نیز نشان اعتماد و توکل داشتن بر خداوند در به مقصد رسیدن نامه دانسته‌اند (مازندرانی ۱۳۸۲/ق ۱۳۴۲، ش، ج ۱۱، ص ۱۳۸؛ مجلسی ۱۴۰۴/ق ۱۳۶۶، ش، ج ۱۲، ص ۵۸۲). مایل هروی، که خود در این زمینه صاحب نظر است، یادآور شده به این رسم «در هیچ‌یک از رساله‌های خط و خطاطی، که در میانه قرن ۷-۱۳ ه.ق تألیف یا نظم شده‌اند، اشارتی نرفته» (مایل هروی ۱۳۸۰، ص ۲۱۱). این مسئله ظاهراً بدین سبب است که خاک‌افشانی صرفاً از باب تفأل بوده و صرفاً در مکاتبات رعایت می‌شده است؛ چنان‌که، به استثنای مآخذی که حدیث منسوب به پیامبر^ص را روایت کرده‌اند، جمیع منابعی که از این رسم سخن گفته‌اند در حیطه آثار مربوط به مراسلات و مکاتبات قرار می‌گیرند؛ البته شعرا هم برای خلق مضامین تازه اشاراتی به این آیین داشته‌اند که پیش‌تر پاره‌ای نقل شد. (و نیز رک. مدبری و دیگران ۱۳۹۱، ص ۸؛ میهنی ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۰)

مهم‌تر از همه باید به خاطر داشت خاک را بر نامه‌هایی که مرکب آن خشک شده بود هم می‌افشانند؛ بنابراین دیگر نمی‌توان پذیرفت که این عمل به قصد خشک کردن نامه بوده است (رک. کتانی ۱۳۸۴، ص ۷۴). از سویی، گرد و غبار کیفیت و جلای کاغذ را از بین می‌برد و امکان نگهداری آن را برای سالیان دراز کم می‌کرد و موجب پوسیدگی زودرس و موریانه‌زدگی می‌شد؛ از این رو گاه از ماسه، آفتاب، یا حرارت آتش بهره می‌بردند (رک. همان، ص ۷۵-۷۶) و، در استسناخ کتب، از خاک استفاده نمی‌کردند بلکه بر نامه‌ها - که مورد استفاده روزمره و گذرا بود - خاک می‌افشانند. عبدالحی کتانی از صبح‌الأعشی قلقتندی نقل می‌کند که، بنا بر روایتی،

در حضور ابن معین [...]، کسی گفت: «بروم بر نامه خاک بپاشم». ابن معین گفت: «این کار را مکن که موریانه زود در آن رخنه می‌کند». آن شخص گفت: «حدیث از پیغمبر^ص داریم که "كُتِبُوا الْكِتَابَ، فَإِنَّ التُّرَابَ مُبَارَكٌ وَ هُوَ أَنْجَحُ لِلْحَاجَةِ"». ابن معین گفت: «سند این به یک فلس نمی‌ارزد و، اگر ثابت باشد، مربوط به نامه‌های بی‌ارزش است که نگهداری آن مقصود نیست». (همان‌جا)

باید افزود که قدما برای کتاب ارج و احترام بسیار فراوانی قائل بودند و افشاندن خاک را بر آن

روانمی‌داشتند. به نقل از آداب‌المتعلمین قادری لاهوری، «نباید که کتاب بر خاک بنهد و باید که کتاب نگیرد مگر به طهارت. چون از خلا برآید، وضو کند یا دست بشوید؛ آنگاه کتاب گیرد». (نوشاهی ۱۳۹۰، ص ۳۰۴؛ نیز رک. همان، ص ۳۱۷-۳۱۸ که با خطاب حضرت از «کتاب» یاد می‌شده است.)

این رسم خاک‌افشانی نه تنها در باب نامه‌ها بلکه بعضاً در عریضجات هم رعایت شده است. پیش‌تر، در شاهی به نقل از محاضرات راغب اصفهانی، دیدیم شکایت‌کننده‌ای برای روای حاجتش بر عریضه‌ای خاک افشانند و در آن افراط کرد. دو حکایت نیز در دست داریم که، هرچند از مطابقتی خالی نیست، نشان می‌دهد این رسم گاه در وصیت‌نامه‌ها و صرفاً برای اجابت حاجت رواداشته شده است:

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ كَتَبَ وَصِيَّةً وَ اعْتَقَ عَبْدًا عَنْ دُبُرٍ، فَتَرَبَّ الْكِتَابُ الْعَبْدُ، فَقَالَ: «اسْتَنْجَحْتُ الْحَاجَةَ وَ اسْتَعَجَلْتُ الْمَنِيَّةَ لِي يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ؛ إِخْرِفُوا أَسْمَهُ مِنَ الْوَصِيَّةِ». [فرزدق وصیت‌نامه نوشت و بنده‌ای را از عقب آزاد کرد؛ پس بنده وصیت‌نامه را خاک‌پاش کرد. فرزدق گفت: «ای زنازاده، برای روای حاجت، مرگ مرا آرزو کردی. نامش را از وصیت‌نامه بیندازید»]. (غزالی ۱۳۵۱، ص ۱۹۵)

وَ قَدْ حَكَيْتُ أَنَّ أَبَا دُهْمَانَ مَرَضَ مَرَضًا أَشْفَى فِيهِ، فَأَوْصَى وَ أَمَلَى وَصِيَّتَهُ عَلَى ابْنِهِ، فَكَتَبَهَا وَ تَرَبَّهَا، فَقَالَ: «نَعَمْ، تَرَبَّهَا، فَإِنَّهُ أَنْجَحَ لِلْحَاجَةِ». [روایت شده است ابادهمان به بیماری سختی مبتلا شد و شفا یافت؛ پس وصیت خود را بر فرزندش خواند. فرزند آن را نگاشت و خاک افشانند. ابادهمان گفت: «آری، خاکش بیفشان که به روایی حاجت نزدیک‌تر است»]. (فلقشندی بی تا، ج ۶، ص ۲۶۰-۲۶۱)

انداختن نامه بر خاک

در کنار آیین خاک‌افشانی نامه، رسم دیگری نیز در مکاتبات وجود داشت که، برای تبرک، نامه را بر زمین می‌افکندند تا قاصد بردارد. گویا این رسم با خاک‌افشان کردن نامه بی‌ارتباط نبوده و هر دو از سنت‌های دیرین ایرانی بوده که، تحت لوای مذهب جدید، برای چندین قرن دیگر به حیات خود ادامه داده است (میهنی ۱۳۸۹، ص ۱۰۷؛ نیز رک. شیخ‌الحکمایی ۱۳۸۷، ص ۸۹). پیش‌تر دیدیم که غزالی تاریخ‌پیدایش این شیوه را به نامه‌نگاری پیامبر^ص به نجاشی بازگرداند. روزگاری بعدتر هم، شمس‌الدین آملی همین مطلب را -بی‌آنکه سخنی از منبع خود، نصیحة‌الملوک، در میان آرد- نقل کرده است (رک. کتانی ۱۳۸۴، ص ۱۵۸)

این سنت نامه‌انداختن بر خاک تا روزگار صفویان همچنان تداوم داشته است. در معتقدات و آداب ایرانی هانری ماسه، به نقل از سفرنامه‌شاردن، می‌خوانیم: «هرگز نامه به دست گیرنده نمی‌دهند بلکه آن را

جلوی آنان در برابر زانویشان می‌اندازند و، وقتی نامه را بخواهند به نامه‌بر بدهند، از دور به سوی آنان پرتاب می‌کنند» (ماسه ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷). در مفتاح‌المطالب احمد بن عبدالله الجمال نیز، که وصف آن پیش‌تر گذشت، آمده: «و کتابت را به دست قاصد ندهند بلکه بر زمین بنهند تا بردارد» و نوشاهی هم آن را نقل کرده است (نوشاهی ۱۳۹۰، ص ۲۵۸). جز آن، این آیین در متون ادبی هم بازتاب یافته است و اینک شواهدی چند در ذیل نقل می‌شود:

چون ز ترتیبِ این ورق پرداخت
پیش آن‌کس که اهل بود انداخت
گفت: «برخی‌ز و این ورق بردار
وین طبق‌پوش ازین طبق بردار».

(نظامی ۱۳۸۷، ص ۲۲۰) (۵)

چون بیرون آمدم و به خدمت مخدوم رسیدم، نامه‌ای که بزرگی از افاضل عصر به وی نبشته بود
—متضمن عبارات جزل و الفاظ و معانی دقیق و انیق— به من انداخت و گفت: «این را مطالعه کن».

(منتجب‌الدین بدیع ۱۳۲۹، ص ۳)

[فضل بن یحیی] پاره‌ای کاغذ برگرفت و، چنان‌که کسی عبثی کند، بر آن توقیعی بکرد و رقعہ در پیچید و
به سرانگشتان بینداخت. غلامی، که بر بالای سر او ایستاده بود، رقعہ برگرفت و برفت. (احوال و اخبار
برمکیان ۱۳۹۰، ص ۲۰۸. برای این مضمون نیز رک. سیفی هروی ۱۳۸۱، ص ۴۱۹)

نتیجه

شاید باور آن آسان نباشد اما می‌توان گفت، چنان‌که امروز «آب از پس مسافر ریختن» خجسته به شمار می‌آید (و از آن بازگشت مسافر را چشم می‌دارند)، در روزگاری قدیم‌تر، «خاک از پس مسافر ریختن» را ناخجسته می‌دانستند. حکایتی در کلیله و دمنه، درباره‌ی خاک‌انداختن صاحب‌خانه از پس دزدانی که در شبی مهتابی به دزدی به خانه‌اش رفته بودند، معروف و بی‌نیاز از یادکرد دوباره است. باید افزود که ایرانیان، به وقت عزیمت مسافر، به تفأل‌ات گوناگون باورمند بوده‌اند. در مجموع، شاید بتوان گفت میان ریختن خاک بر نامه (برای رسیدن آن به مقصد) و نامبارک‌دانستن خاک ریختن از پس مسافر نیز پیوندی باشد. نیز تواند بود که غرض از افشاندن خاک بر نامه آن بوده که نامه دیگر بار بازنگردد و، به عبارتی، به مقصد برسد. به هر روی، رعایت آداب در پیوند با شگون آیین نامه‌نگاری —همچنان‌که در پژوهش حاضر بدان پرداختیم— یکی از نمادهای باورمندی ایرانیان به بخت و فال خیر زدن به شمار می‌آید که، در گذر روزگاران، دگرگونی بسیار پذیرفته است.

پی‌نوشت

(۱). در عالم واقع هم، از پارسایانی این‌گونه، حکایاتی روایت شده است. شادروان جمشید سروشیار، آن استاد یگانه و بی‌بدیل، وقتی، درباره‌ی غایت پرهیزکاری مرحوم حاج شیخ محمدابراهیم کلباسی نقل می‌کردند که، به‌موجب روایت «تداووا بماء زندرود؛ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءٌ كُلِّ دَاءٍ»، هرگاه شیخ قصد آوردن آب از زاینده‌رود می‌کرد، کوزه‌ای آب از خانه می‌برد و در آن رودخانه می‌ریخت و سپس کوزه خود را از آب پر می‌کرد و به خانه می‌آورد!

(۲). برای این مضمون نیز رک. امیرخسرو دهلوی ۱۳۸۷، ص ۳۷۶ و ۳۹۷.

(۳). همچنین، کتانی از قول قلقشندی آورده: «ملوک سعیدیّه نوشته خود را با خاکه طلا خشک می‌کردند» (کتانی ۱۳۸۴، ص ۷۵) که باید گفت ظاهراً کار ملوک سعیدیّه نوعی زرافشانی و نه خشک‌کردن بوده است. با این حساب می‌توان قدمت «افشان» را حداقل به قرن هشتم رساند و از سال‌های ۸۲۲-۸۲۵ ق مَدَّ نَظْرَ آفَاي صَفْرِي آقِ قَلْعَه (رک. صفری آق‌قلعه ۱۳۹۰، ص ۲۴۳-۲۴۴) اندکی پیش‌تر رفت. گویا عیسی هروی (از شاعران سده دهم هجری) این بیت را صرفاً در استقبال بیت معروف امیدوی رازی (م ۹۲۵ ق) سروده است:

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست که ترکنی سرانگشت و صفحه بشماری
(نصرآبادی ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۵۴)

(۴). برای این مضمون نیز رک. کلیم همدانی ۱۳۶۹، ص ۲۰۷ و ۵۰۸.

(۵). برای این معنی نیز رک. نظامی بی تا، ص ۲۶۵؛ فردوسی ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۹۷.

منابع

- احوال و اخبار بر مکیان (دو رساله از دو نویسنده ناشناخته احتمالاً در قرن ششم) (۱۳۹۰)، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- امیرخسرو دهلوی، ابوالحسن (۱۳۸۷)، دیوان امیرخسرو دهلوی، به تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با مقدمه و اشراف محمد روشن، چاپ دوم، تهران، نگاه.
- تاج‌الدین احمد وزیر، ابن محمد (۱۳۸۱)، بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، تصحیح علی زمانی علویجه، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳۷۹)، دیوان عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، سیمای دانش.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش سیدضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم، تهران، زوّار.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۵)، «تغّال در ترسُل»، نامه فرهنگستان، دوره دوم، ش ۲ (پیاپی ۶)، تابستان، ص ۷۲-۸۱.
- سیفی هروی، سیف بن محمد (۱۳۸۱)، پیراسته تاریخنامه هرات، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین (۱۳۸۷)، «نحوست "تربیع" و تجلّی این باور در اسناد دوره اسلامی ایران»، نامه

- بهارستان، سال هشتم و نهم، ش ۱۳ و ۱۴، پاییز، ص ۸۵-۹۴.
- صائب تبریزی، میزرا محمدعلی (۱۳۷۰)، دیوان صائب تبریزی، به تصحیح محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- صفری آق‌قلعه، علی (۱۳۹۰)، نسخه‌شناخت (پژوهش نامه نسخه‌شناسی نسخ خطی فارسی)، با مقدمه ایرج افشار، تهران، میراث مکتوب.
- علی، جواد (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، بغداد، جامعة بغداد.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳)، دیوان استاد عنصری بلخی، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه سنایی.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۵۱)، نصیحة الملوک، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار ملی.
- فتاحی نیشابوری (سیبک)، محمد بن یحیی (۱۳۸۵)، دیوان غزلیات و رباعیات، به اهتمام مهدی محقق و کبری بستان‌شیرین، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قلقشندی، احمد بن علی (بی تا)، صبح‌الأعشى فی صناعة الإنشاء، شرح یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- کتانی، محمد عبدالحی (۱۳۸۴)، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران-قم، سمت-پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کلیم همدانی، ابوطالب (۱۳۶۹)، دیوان ابوطالب کلیم همدانی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ابوالفضل بن ابومحمد (۱۳۴۸)، دیوان خلاق‌المعانی ابوالفضل کمال‌الدین ابوالفضل اصفهانی، به اهتمام حسین بحر العلوم، تهران، کتاب‌فروشی دهخدا.
- مازندرانی، محمد صالح (۱۳۸۲ق/۱۳۴۲ش)، شرح الکافی (الأصول و الزوادة)، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، المكتبة الاسلامیة.
- ماسه، هانری (۱۳۵۷)، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز، شفق.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۰)، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق/۱۳۶۶ش)، مرآة‌العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- مدبری، محمود و دیگران (۱۳۹۱)، «بررسی محتوا و ساختار "ترسُل اسفزاری"»، متن‌شناسی ادب فارسی، سال چهارم، ش ۳، (پیاپی ۱۵)، پاییز، ص ۱-۲۴.
- منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد (۱۳۲۹)، عتبة‌الکتبه (مجموعه‌مراسلات دیوان سلطان سنجر)، تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، شرکت سهامی چاپ.
- میرافضلی، سیدعلی (۱۳۹۴)، جنگ رباعی (بازیابی و تصحیح رباعیات کهن پارسی)، تهران، سخن.
- میهنی، محمد بن عبدالخالق (۱۳۸۹)، آیین دبیری، تصحیح و توضیح اکبر نحوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸)، تذکرة نصرآبادی (تذکرة الشعراء)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی

نصرآبادی، تهران، اساطیر.
نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷)، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هشتم، تهران، نشر قطره.
_____ (بی تا)، هفت‌پیکر، به تصحیح حسن وحیددستگردی، تهران، علمی.
نوشاهی، عارف (۱۳۹۰)، سیه بر سفید (مجموعه‌گفتارها و یادداشت‌ها در زمینه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی)، تهران، میراث مکتوب.
واله داغستانی، علیقلی (۱۳۸۴)، تذکره ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و تحقیق سیدمحسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.

References

Sources are in Persian unless otherwise has been specified.

- Ali, Javad (1993), *Al-Mofassal fi Tārikh al-Arab Ghabl al-Islam*, Vol. 8, Baghdad, Jāme' -ye Baghdad. [in Arabic]
- Amir-Khosrow Dehlavi, Abolhassan (2009), *Divān of Amir-Khosrow Dehlavi*, Eghbal Salāheddin (ed.), Mohammad Roshan (ed.), 2nd print, Tehran, Negāh.
- Fattahi Neishabouri (Sibak), Mohammad ibn-Mohammad (2007), *Divān of Ghazals and Rubā'iyāt*, Mehdi Mohaghegh and Kobra Bostan-Shirin (eds.), Tehran, Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries.
- Ferdowsi, Abolghasem (2008), *The Shāhnama*, Jalal Khaleghi Motlagh (ed.), Tehran, The Center for the Great Islamic Encyclopaedia.
- Ghalghashandi, Ahmad ibn-Ali (n.d.), *Sobh ol A`shā fi Sanā` at al-Enshā`*, Description of Yousof Ali Tavil, Beirut, Dār al-Kotobol al-Elmiyye. [in Arabic]
- Ghazali, Mohammad ibn-Mohammad (1974), *Nasihāt al-Molūk*, 2nd print, Tehran, Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries.
- Jamaledin Isfahani, Mohammad ibn-Abdolrazzaq (2001), *Divān of Abdo-Razzāq Isfahāni*, Hassan Vahid-Dastgerdi (ed.), Tehran, Simā-ye Dānesh.
- Kalim Hamedani, Abu-Taleb (1991), *Divān of Abu-Taleb Kalim Hamedani*, Mohammad Ghahreman (ed.), Mashhad, Āstān Qods Razavi.
- Kamaledin Ismail Isfahani, Abolfazl ibn-Abu-Mohammad (1970), *Divān of Khallāgh al-Ma`āni Abolfazl Kamāleddin Abolfazl Isfahani*, Hossein Bahrol'olumi (ed.), Tehran, DehKhoda Bookstore.
- Kattāni, Mohammad Abdolhay (2006), *Administrative System of Muslims in Early Islam*, Ali-Reza Zekavati Gharagozlu, Tehran-Qom, Samt-Research Institute of Hawzah and University.
- Khaghani Sharvani, Afzaledin Badil ibn-Ali (2004), *Diwān of Khāghāni Sharvāni*, Seyyed Ziya'eddin Sajjadi (ed.), 6th print, Tehran, Zavvār.

- Life and Works of Barmakiān* (two treatises of two unknown authors probably in the 6th century) (2012), MirHashem Mohaddeth, Tehran, The Dr. Mahmoud Afshar Foundation.
- Majlesi, Mohammad-Bagher (1984), *Mirāt al-Oghul fi Sharh-e Akhbār-e Āl al-Rasul*, Seyyed Hashem Rasouli Mahallati, Tehran, Dār al-Kotob al-Islamiyye. [in Arabic]
- Masse, Henri (1979), *Iranian Beliefs and Customs*, trans. Mehdi Roshanzamir, Tabriz, Shafagh.
- Mayel Heravi, Najib (2002), *History of Copy Editing and Critical Edition of Manuscripts*, Tehran, Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Mazandarani, Mohammad-Saleh (1961), *Sharhol-Kāfi* (al-Osoul va al-Roza), Abolhassan Sha'rāni, Tehran, Al-Maktabat al-Islamiyye. [in Arabic]
- Meyhani, Mohammad ibn-Abdolkhaligh (2011), *Methods of Secretaryship*, Akbar Nahvi (ed.), Tehran, Markaz-e Nashr-e Dāneshgāhi.
- Mir-Afzali, Seyyed Ali (2016), *Anthology of Robā'i* (review and edit ion of ancient Persian Rubā'iyāt), Tehran, Sokhan.
- Modabberi, Mahmoud et al. (2013), «Study of the Content and Structure of Tarassol Isfazāri», *Textual Analysis of Literary Persian*, Vol. 4, No. 3, (Serial no. 15), Autumn, pp. 1-24.
- Montajabeddin Badi', Ali ibn-Ahmad (1951), *Otbato-Kotobe* (correspondances of Divān of Sultan Sanjar), Mohammad Qazvini and Abbas Eghbal Ashtiyani (eds.), Tehran, Sherkat-e Sahāmi Chap.
- Najmeddin Rāzi, Abdollah ibn-Mohammad (2006), *Treatise of Love and Wisdom* (Me'yār al-Sedgh fi Mesdāgh al-'Eshgh), Taghi Tafazzoli (ed.), 5th print, Tehran, Elmi va Farhangi.
- Nasrabadi, Mohammad-Tāher (2000), *Treatise of Nasrābadi* (Tazkeratolsho'arā'), Mohsen Naji Nasrabadi, Tehran, Asatir.
- Nasrollah Monshi, Abolma'ali (2004), *Kalileh va Demneh*, Mojtaba Minovi (ed.), 24th print, Tehran, Amirkabir.
- Naushahi, Aref (2012), *Siyah Bar Sefid* (lectures and notes on bibliography and codicology), Tehran, Miras-e Maktoub.
- Nezami, Elyas ibn-Yousof (2009), *Khosrow va Shirin*, Hassan Vahid-Dastgerdi (ed.), Saeed Hamidian (ed.), 8th print, Tehran, Ghatre.
- ____ (n.d.), *Haft Peikar*, Hassan Vahid-Dastgerdi (ed.), Tehran, Elmi.
- Onsori Balkhi (1985), *Divān of Onsori Balkhi*, Seyyed Mohammad Dabirsiyaghi (ed.), Tehran, Sanaei Library.
- Rajabzade, Hashem (1997), «Some Do's and Don'ts for Scribes», *Nāme-ye Farhangestān*, Vol. 2. No. 2, (Serial no. 6), Summer, pp. 72-81.
- Sa'ib Tabrizi, Mirza-Mohammad-Ali (1992), *Divān of Sā'ib Tabrizi*, Mohammad Ghahreman (ed.), Tehran, Elmi va Farhangi.
- Safari Agh-Ghal'e, Ali (2012), *Noskhe Shenākht* (A Handbook of Persian Codicology; an introduction to the study of Persian manuscripts), Iraj Afshar (ed.), Tehran, Miras-e Maktoub.

- Sanaei Ghaznavi, Abolmajd Majdoud ibn-Adam (1970), *Mathnavis of Hakim Sanāei* (including an account of *Seirol' ebad Elalma' ad*), Seyyed Mohammad-Taghi Modarres Razavi (ed.), Tehran, University of Tehran.
- Seifi Heravi, Seif ibn-Mohammad (2003), *Pirāste-ye Tārikhnāme-ye Herāt*, Mohammad-Asef Fekrat, Tehran, The Dr. Mahmoud Afshar Foundation.
- Sheikhol-Hokamaei, Emadeddin (2009), «Inaupiciousness of the "Lunar Quarter" and Manifestation of this belief in the documents of Islamic era of Iran», *Nāme-ye Bahārestān*, Vol. 8 & 9, No. 13 & 14, Autumn, pp. 85-94.
- Tajeddin Ahmad Wazir, Ibn-Mohammad (1960), *Beyāz Tājeddin Ahmad Wazir*, Ali Zamāni Alavije, Qam, Assembly of Islamic treasures.
- Valeh Daghestani, Aligholi (2006), *Treatise of Riyāz al-Sho' arā*, Seyyed Mohsen Naji Nasrabadi (ed.), Tehran, Asātir.

